

باستان‌شناسی و موزه‌داری

محمود موسوی

فرانسه، در قصر لوور، به عنوان یک موزه ملی شکل گرفت. باستان‌شناسی نیز که تا آن زمان صرفاً در کند و کاوهای حرصانه گنج‌یابان خلاصه می‌شد، در نیمه اول قرن نوزدهم، با انتشار کتاب «خاستگاههای تمدن»، اثر جان لوباک، و یا اولین کاوشهای باستان‌شناسان نخستین در حوزه مدیترانه و دره نیل و بین النهرین، به صورت دانشی بدون مطرح شد و به عنوان یکی از رده‌های اصلی علوم انسانی (علوم‌ی که موضوع مطالعه آنها انسان در مفهوم اجتماعی-فرهنگی و زیستی آن است) جایگاه و منزلت یافت. در ایران، تقدم با باستان‌شناسی بود و اولین کاوشهای باستان‌شناسانه پیش از تأسیس نخستین موزه قدمت دارد. اولین کاوش علمی باستان‌شناسی، در سال ۱۸۵۰ میلادی، توسط لفتوس انگلیسی در شوش انجام گرفت، ولی نخستین موزه در کشور ما، در سال ۱۲۹۵ شمسی، و تقریباً هفتاد و چند سال پس از نخستین کاوش، به همت مرحوم مرتضی قلی‌خان ممتازالملک و جمعی از فرهنگدوستان، بانام موزه ملی، در عمارت قدیم دارالفنون تأسیس شد. این خود سر آغازی به شمار می‌رود برای ایجاد موزه‌ها در ایران.

تأسیس از پیدایش دانش باستان‌شناسی، یا دیگر شاخه‌های علوم انسانی، موزه‌داری به شکل علمی و فنی آن مطرح نبود و به گردآوری و حبس اشیاء برای عده‌ای اهل تفنن و عتیقه‌دوست می‌پرداخت. به هر حال، اشیائی که از این راه گرد می‌آمد، یادگار و مرده‌ریگ مادی و فرهنگی اسلاف و نیاکان به شمار می‌رفت؛ اما بیشتر، ارزشهای مادی شیء مطمح نظر بود، نه پیام معنوی و

می‌دانیم رابطه بسیار نزدیک و تنگاتنگی بین این دو رشته از فرهنگ و دانش بشر (موزه‌داری و باستان‌شناسی) موجود است. مکانیسم این ارتباط چنین است که باستان‌شناس می‌کاود و می‌یابد و موزه‌دار حاصل کار او را به معرض دید عموم می‌گذارد. البته مراد من موزه‌های آرکئولوژی و موزه‌هایی است که به نوعی با اشیاء باستان‌شناسانه سروکار دارند. شاید در موزه نفیس و معتبری مثل موزه فرش، ما باستان‌شناسان هیچ نقشی نداشته باشیم، گرچه قدیم‌ترین فرش دنیا، یعنی فرش معروف پازیریک، باکلنگ باستان‌شناسی چون میخائیل رودنکو (Mikhail Rudenko) کشف و آذین‌بخش موزه ارمیتاژ شد. با این همه، موزه و موزه‌داری به مفهوم عام و غیر تخصصی آن، سابقه‌دارتر و کهنسال‌تر از باستان‌شناسی است، یعنی پیش از آنکه باستان‌شناسی به عنوان دانشی بدون و آکادمیک در رده علوم انسانی پای به عرصه وجود بگذارد، گردآوری و نگهداری میراث مادی گذشتگان، در محلی و جایی خاص، مرسوم و متداول بوده است. اگر هم نخواهیم سابقه و قدمت موزه را به نیمه اول قرن ششم پیش از میلاد منتسب کنیم - که بنوید، پادشاه بابل، مجموعه‌ای از آثار گذشتگان را در یکی از اتاقهای برج بابل فراهم کرد و مجموعه‌ای ترتیب داد - می‌توانیم مجموعه‌های کلیسایی و درباری، یا گنجینه اشراف و کنتهای اروپایی را از دوره رنسانس به بعد و خصوصاً قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی، مقدمه پیدایش موزه به حساب آوریم. اما موزه به معنی خاص آن، در اواخر قرن هجده میلادی، و چهارسال بعد از پیروزی انقلاب کبیر

فرهنگی آن. گردآوریه‌ها نیز کمکی به معرفی حیات فرهنگی انسانهای گذشته و شناخت راز و رمز آنها نمی‌کرد. شاید همین وجه غیر علمی موزه‌های قدیم و وجود خریداران اشیاء که از صاحبان زر و زور بودند و از هر طریق می‌کوشیدند به اشیاء هنری و باستانی دست یابند، موجب دامن زدن به آتش پیشه ضدفرهنگی و سوداگرانه گنج‌یابان و عتیقه‌فروشان می‌شد.

اساسی‌ترین قدمی که دانش باستان‌شناسی در جهت اصالت بخشیدن به موزه‌ها برداشت، هویت دادن به اشیاء فرهنگی و باستانی و تاریخی بود.

می‌دانیم که برای باستان‌شناس، شیئی معتبر و با ارزش است که در طبقه و لایه فرهنگی خود به دست آید. یک قطعه سفال به ظاهر بی‌اهمیت در لایه، برای باستان‌شناس به مراتب قابل تعمق‌تر از شیئی کامل، اما بی‌هویت و دست‌خورده است. باستان‌شناس مانند جرم‌شناس عمل می‌کند، و برای دستیابی به تمدنهای گذشته و مدفون شده و شناخت آنها، آخرین وضعیت شیء را در جای خود و لایه و لوکوس خود مورد مطالعه قرار می‌دهد. اگر اشیاء جابه‌جا شوند و از محل اصلی خود جدا افتند، هرچند گرانبها باشند، ارزش مطالعاتی و پژوهشی خود را از دست می‌دهند. باکمال تأسف گنجینه‌هایی چند، مانند گنجینه همدان، املش و کلاردشت، در کاوشهای علمی باستان‌شناسی به دست نیامده‌اند، بلکه به طور تصادف، یا توسط کشاورزان و افراد دیگر کشف و ضبط شده‌اند، که اگر پشتوانه کاوش و آرشپو پژوهشی می‌داشتند، اعتباری به مراتب بیشتر می‌یافتند. باستان‌شناس باید با مقایسه و طبقه‌بندی اشیاء بی‌هویت موزه‌ها و تطابق آنها با اشیاء حاصله از کاوشها، برای آنها شناسنامه صادر کند و این ارزنده‌ترین یاری یک باستان‌شناس است. اکنون بر این نکته آگاهیم که امروزه موزه‌داری دانش و کاری بسیار دقیق و ظریف است نه حرفه‌ای ذوقی و تفنی. موزه‌ها حامل پیام و ناقل اندیشه و جهان‌بینی اند و دروازه‌های گذشته انسانها را به روی نسل امروز و آینده می‌گشایند.

البته پاره‌ای از صاحبان اندیشه، در درستی فلسفه پیدایش موزه‌ها تردید کرده، ارزشهای موزه‌ای را زیر سؤال برده‌اند، و این شاید تا اندازه‌ای به دلیل خالی بودن پاره‌ای

از موزه‌های دنیا از بار معنوی باشد. اشاره به چنین نظریه‌ای خالی از فایده نیست: پل والرئ، شاعر و اندیشمند معاصر فرانسوی، موزه را بارزترین وجه بیگانگی هنر و موزه‌ها را یتیم‌خانه اشیاء هنری و تاریخی می‌داند. از این دیدگاه، گل را در گلستان باید دید و انتقال آن به گلخانه، بی‌عدالتی به گل و بی‌محبتی به بلبل است. برای مثال، شاهکارهای هنری فیدیاس (Phidias) و اسکوپاس (Eschopas)، مجسمه‌سازان یونان قدیم، در اصل جزئی از مجموعه معابد باستانی یونان قدیم بوده است، و تجزیه این مجموعه به اصالت این آثار لطمه زده، جوهر زندگی را از آنها گرفته است. از این دیدگاه به تعبیری کاشی رانیز باید در مسجد، مینیاتور را در کتاب خطی، و مومیایی مصر قدیم را در هرم جست نه در مجموعه‌ها و موزه‌ها، که بریدن شاخه از ریشه، مآلاً به انجماد و خشکی آن منجر خواهد شد. دکتر داریوش شایگان، که خود پیرو این نظریه است، می‌نویسد: با انتقال اثر و شیئی به موزه، زادگاه و خانه هنر، که غالباً مسجد بود و معبد، تغییر یافت و مفاهیم مربوط به شیء و جایگاه آن عوض شد. کسی که پیش از آن، در مسجد و معبد اثر خلق می‌کرد، زائر بود و عابد. عابد برای معبد می‌آفرید و معبد عبادتگاه زائر بود. باز شنیده‌ایم که معماران مساجد، وضوی شهادت می‌ساختند و پس از اخلاص، پای بر داربست می‌گذارند. اما کسی که امروزه به موزه می‌آید، نه زائر است و نه عابد، و بازدیدکننده موزه‌ها عمدتاً توریست و هنر دوست است؛ یعنی کسی که می‌خواهد با تماشا و مطالعه و پژوهش در اشیاء و آثار، چیزی بیاموزد، مبهمی را دریابد و بر دانش خویش بیفزاید؛ اما آن عابد سازنده و خلق‌کننده اثر، در صدد افزودن چیزی به خود نبود، بلکه می‌خواست غبار مادیت را از خود بزدايد و حجاب چهره جان را به یک سوزند خویش را فدای معبود کند.

بازدیدکننده‌ای که امروزه به موزه می‌آید و از سرشتاب، نه با تعمق و تدقیق، آثار را می‌بیند، به یقین فرصت مکاشفه و اشراق را نمی‌یابد؛ او به مادیت شیء نظر دارد، نه معنویت و رای آن.

اما نظریه طرفداران موزه خلاف آن است که بیان شد: درست است که گلخانه جای باغ و گلستان رانمی‌گیرد، اما برای حفاظت پاره‌ای از گلها از سوز سرمای زمستان،

چاره‌ای جز انتقال و نگهداری آنها در گلخانه نیست. اشیاء باقیمانده از گذشته‌ها، علاوه بر تجسم و تجسد مادی، راوی هزاران مفهوم مربوط به گذشته‌اند. شیء گرچه مجازی است، اما مجاز نردبان حقیقت است (المجاز قنطرة الحقیقه)؛ و گرچه شیء فاقد کلیت فرهنگی گذشته است اما:

چون که گل رفت و گلستان شد خراب

بوی گل را از که جویم از گلاب

حال که تقدیر تاریخی، سیر پاره‌ای از فرهنگها و تمدنها را متوقف کرده، باید یادگارها و میراث به جا مانده را گرامی بداریم و به قدر تشنگی از دریا بنوشیم. این بحثها و نظرها خالی از فایده نیست، و خوشبختانه پس از تشکیل سازمان میراث فرهنگی کشور، این چند و چونها در بحثها و نشستها، در سطح سازمان مطرح است و راهگشا. پاره‌ای از این سؤالها، که پاسخشان به ایجاد نگرشی تازه به موزه و خروج موزه از حالت یتیم‌خانه اشیاء می‌انجامد، عبارتند از: موزه چیست و چگونه باید باشد؟ هر موزه‌ای براساس اندیشه و هدفی شکل می‌گیرد؛ آن اندیشه و هدف کدام است؟ موزه دائم و موزه موقت (نمایشگاه) چگونه باید باشند؟ در موزه‌های دائم، آیا اشیاء برای ابد، باید ثابت

و لایتغیر باشند، یا باید گاهی عوض شوند؟ در موزه‌های دائم، باید چند شیء - مانند مولاژ استل همورایی - را به عنوان اشیاء محوری همواره نشان داد و بقیه را عوض کرد، یا نه؟ موزه‌ها باید موضوعی باشند یا دوره‌ای، یا مختلط؟ شیء به دست آمده، باید در محل خود به نمایش درآید مثل فرش کرمان، در کرمان و سکه به دست آمده از نیشابور، در نیشابور - یا بهتر است که موزه‌ها سراسری باشند؟ این مسائل، و بسی مسائل دیگر، که سازمان ما به جد به آنها می‌اندیشد، باید حل شوند، تا موزه‌های ما پربارتر و بهتر، انجام وظیفه کنند. باید کوشید تا موزه‌های ما ناقل سنتها، آداب و رسوم نیاکانمان، پیام‌آور احساس و اندیشه و ارزشهای گذشتگان، و معرف واقعی فرهنگ و تمدن این سرزمین کهنسال، که یکی از گاهواره‌های مدنیت بشری در طول تاریخ بوده است، باشند. سعی کنیم، معنوتی را که شایسته موزه‌هاست در آنها پدید آوریم، و این صدای سخن عشق و یادگار عزیز گذشته را گرامی بداریم:

یادگاری است ز ایام، عزیزش می‌دار

کهنه دلقی ست ولی تازه برای دل ماست



ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی